



درس تفسیر سوره مبارکه طلاق - جلسه ۱۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾ (۱۰) رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً﴾ (۱۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً﴾ (۱۲) ﴿

بخش پایانی سوره مبارکه «طلاق» در آن معارف توحیدی است، گرچه صدرش درباره احکام خانواده است و به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالى علیه) تأکیدی که قرآن بر حقوق زن دارد، مثل آن را در مسائل دیگر کمتر دارد، چون آنچه در جاهلیت بود چه در جاهلیت کهنه و چه در جاهلیت نو، حق زن را نه خود زن رعایت می‌کند، نه مرد. این است که اساس خانواده به عفاف و حجاب است. اصرار قرآن کریم بر حق زن، برای آن است که اساس خانواده محفوظ باشد. سکینت را زن به عهده دارد، گرچه مسکن را مرد به عهده می‌گیرد که ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۱ نفقه و کسوه و مسکن به عهده مرد است؛ اما سکینت به عهده زن است و زن وقتی می‌تواند آرامش خانواده را حفظ بکند که حقوق او را خود او حفظ بکند و دیگران هم حقوق زن را محترم بشمارند.

پاسخ: بله، چون قدرت در اختیار مرد است. از آن طرف هم فرمود این حق ندارد خارج بشود مگر به اذن شما که اختیارش هم دست شماست از نظر تدبیر. اینها هم حق مرد است و اساس خانواده را هم که دو چیز قرار داد، فرمود: ﴿جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾^۱؛ یعنی درست است جهیزیه و مهریه یک مسائل عرفی است و تأمین کننده بعضی از مسائل عاطفی است؛ اما آن دو رکن اساسی که خانواده را حفظ می‌کند همین است: مودت عاقلانه و رحمت مهربانانه، ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾. این دو اصل است که خانواده را حفظ می‌کند و مشترک هم هست؛ منتها آن که قدرت عملی او بیشتر است، نفقه و کسوه و مسکن به عهده اوست؛ آن که قدرت عاطفی او بیشتر است تأمین سکونت به عهده اوست. به هر حال عاطفه زن به مراتب قوی‌تر از عاطفه مرد است. اینکه زود اشک می‌ریزد این سرمایه است. اینکه شب نمی‌خوابد تا بچه را بخواباند این عاطفه است، این یک سرمایه است. این سرمایه را مرد ندارد، مرد زود عصبانی می‌شود؛ اما او ممکن است زود گریه بکند، اما این گریه او نشانه مهربانی او و عطف بودن اوست. این سرمایه را ذات اقدس الهی داد اصولاً می‌گویند صله رحم، صله رحم؛ یعنی این اصل است که خانواده را جمع می‌کند. آنها که اهل احترام به خانواده هستند، احساس می‌کنند ولو سَنّشان به هفتاد هشتاد برسد، اگر یک مادر پیری داشته باشند، با اینکه تمام کارهای مادر را اینها انجام می‌دهند؛ اما همین که مادر را از دست بدهند احساس غربت می‌کنند. خیلی از دوستان ما خودشان به سن هفتاد سالگی رسیدند؛ اما کاملاً احساس غربت می‌کنند اگر مادرشان را از دست بدهند. پدر یک چیزی دیگر است، مادر یک چیز دیگر است جامعه را عاطفه اداره می‌کند.

بارها به عرض شما رسید الآن مشکلات ما در شدت طلاق برای اینکه این عاطفه خیلی کم شد. این مهربانی خیلی کم شد. این ادب خیلی کم شد. ما یک کشور هشتاد میلیونی هستیم که بیست میلیونش یا کودک هستند یا پیرزن هستند یا پیرمرد، شصت میلیون هم که مرتب شب و روز باهم دعوا دارند، برای اینکه این پانزده میلیون پرونده این پانزده میلیون که با خودشان دعوا ندارند، با پانزده میلیون دیگر دعوا دارند. این سی میلیون هم که در آسمان‌ها زندگی نمی‌کنند، در همین شهر و روستا سر می‌کنند. هر کسی هم به هر حال با یک مانوس است. حداقل شصت میلیون شب و روز ما با هم دعوا داریم. چه وقت این کشور باید نجات پیدا کند خدا می‌داند! تنها عاملش قرآن است و روایات. عاطفه، محبت، ادب.

این بیان نورانی را چندین بار خواندیم فرمود حرف‌های ما عاطفه ایجاد می‌کند: «أَحَادِيثُنَا تُعْطِفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»،^۱ اینکه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود را همه ما می‌دانیم کسی بخواهد برجی بسازد سنگی را که گذاشت، سنگ دیگر روی این سنگ بند نمی‌شود. یک ملات نرم می‌خواهد. حضرت فرمود حرف‌های ما، ادب ما، احترام ما، آن ملات نرم است. این پانزده میلیون را به صفر می‌رساند. آدم وقتی کسی بوقی زده، چیزی گفته، فوراً پرونده تشکیل نمی‌دهد!

بنابراین ما این جنگ را که برکات فراوانی داشت برای ما مُشت آورد، ما باید بدانیم که این مُشت برای همان مرز جنگی است. وقتی آمدیم داخل شهر، باید باز بشود به صورت مصافحه در بیاید. این بیانی که حضرت فرمود حرف‌های ما جامعه را نرم می‌کند همین است فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا لِقِيََا مَثَلَ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ أَحَدُهُمَا الْأُخْرَى»^۲ حالا کسیکه هر دو دستش خاک است، این دست را هر چه بمالی که پاک نمی‌شود. این دو تا دست ولو هر دو

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. شرح أصول کافی (صدرا)، ج ۱، ص ۶۰۲.

خاکی هستند وقتی به هم می‌رسند زیر شیر پاک می‌شوند، «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا لِقِيََا مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ أَحَدِيَهُمَا الْأُخْرَى»؛ شما اگر این دست را مرتب ببری زیر شیر، پاک نمی‌شود، این دو تا دست را باید کنار هم بگذاری پاک بشوند با اینکه هر دو خاکی هستند. وقتی به هم می‌رسند پاک می‌شوند. فرمود برادران مؤمن همین هستند ما اگر این پانزده میلیون را به صفر رساندیم طلاق هم صفر می‌شود ازدواج هم آسان می‌شود زندگی هم آسان می‌شود. این درست است که ما به حرم‌های مشرف می‌شویم، می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^۱، اما این نور را باید در جامعه پیاده کنیم. همین امامی که به او می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»، فرمود هیچ خانه‌ای با طلاق ویران نشده که این بافت فرسوده را به آسانی بشود ساخت.^۲ این همه بافت فرسوده است که شهرداری دارد می‌سازد؛ اما آن پدر بیچاره، آن مادر بیچاره هر وقت این دختر یا پسر را می‌بینند در حال غصه هستند، منتها حالا نمی‌توانند بگویند. این درد در دست خود ماست، از جای دیگر نیامده است. ما اگر این پرونده‌ها را به صفر برسانیم لااقل به صد تا برسانیم به هزار تا برسانیم خیلی از مشکلات ما حل می‌شود.

فرمود پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التّحية و الثّناء) همان ذکر ممثّل است حالا یا عطف بیان است یا بدل، ولی به هر حال انسان جزم پیدا کند که منظور از ذکر، پیغمبر است، این سخت است. گرچه سیدنا الاستاد اوّل این را تقویت کرد، بعد احتمال‌های دیگر را هم ذکر کردند که به هر حال ذکر یعنی قرآن، رسول یعنی پیغمبر و اینها «اهل الذّکر» هستند؛ منتها روی شدت ارتباطی که بین قرآن و عترت است گاهی اینها را عطف بیان قرار می‌دهند بنا بر اینکه «رَسُولاً»، عطف بیان «ذِكْرًا» باشد یا بدل قرار می‌دهند برای اینکه بدل باشد.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶.

۲. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۶، ص ۵۴: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ النَّبِيَّ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ وَيُبْغِضُ النَّبِيَّ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أُبْغِضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ». وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تَزَوَّجُوا وَزَوَّجُوا أَلَا فَمِنْ حَظِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِتْفَاقُ قِيَمَةِ أَيْمَةٍ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أُبْغِضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَغْنِي الطَّلَاقُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بَعْضِهِ الْفُرْقَةُ».

﴿يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ﴾ که بحث آن گذشت، اگر کسی اهل ایمان نبود، او را از ظلمت به نور خارج می‌کند و اگر اهل ایمان شد، برابر آیه سوره «نور» که فرمود: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾^۱ مشکات است و مصباح است و زجاجه است «نور علی نور» می‌شود. نه اینکه خروج از ظلمت به نور بشود. کسی که وارد حوزه ایمان و قرآن و عترت و ولایت شد، این نور است؛ منتها از نور ضعیف بخواهد به نور قوی بشود، می‌شود «نور علی نور»، نه خروج از ظلمت به نور. اگر هم یک وقت تعبیر شد، نسبی است؛ لکن برابر آیه سوره مبارکه «نور» که فرمود نور خدا درجاتی دارد، مشکات یعنی جایی که دیوار سوراخ می‌کردند که چراغ را آن‌جا بگذارند. چراغ‌دان را می‌گفتند مصباح. آن یک مقدار نور می‌گیرد، چون مجاور مصباح است. مصباح یک مقدار نور می‌گیرد برای اینکه در مجاور زجاجه است. زجاجه نور بیشتری می‌گیرد چون در کنار نور است. خود نور هم که شفاف است. مصباح در مشکات است و زجاجه دارد «نور علی نور» است. «نور علی نور» غیر از خروج از ظلمت به نور است.

بعد فرمود: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا﴾، پاداش نیک به انتظار اوست و رزق حسنی که خدا معین کرده است در اختیار اوست.

پایان بخش این سوره بسیار مطلب بلندی دارد و آن این است که در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» همان آیه معروف است که هدف خلقت را عبادت می‌داند؛ یعنی آیه ۵۶ سوره مبارکه «ذاریات» این است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ برخی‌ها خواستند بگویند که این ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یعنی «لیعرفون»^۳ و مانند آن. آنها هم بیراهه رفتند، ولی ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یعنی باید عبادت کنند؛ منتها عبادت بدون معرفت درست نیست، این اصل را که

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۳. رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۲، ص ۱۴۵.

معرفت است، در آیه پایانی سوره مبارکه «طلاق» بیان کرده که ما کلّ نظام را خلق کردیم تا شما عالم بشوید. آیه ۵۶ «ذاریات» دارد که ما شما را خلق کردیم برای اینکه عابد بشوید. نظام را خلق کردیم برای اینکه شما عالم بشوید. پس ما یک علم توحیدی داریم که در جهان بینی تام است یک عبادت بندگی داریم که وظیفه شرعی را انجام بدهیم. آن ﴿لِيَعْبُدُونَا﴾ معنای خودش را دارد، این هم معنای خودش را دارد.

فرمود: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾، حالا توضیحی درباره «سماوات سبع» قبلاً گذشت، حالا اجمالاً هم اشاره می‌کنیم. ﴿وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾، که تماثل در چیست؟ در عدد است، کمّ است، کیف است یا منازل امر الهی بودن است؟ ﴿يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾؛ امر الهی از همه اینها عبور می‌کند تا به شما برسد. به هر حال ذات اقدس الهی ربّ کلّ شیء است او فرمان را که ربّ کلّ شیء است صادر می‌کند. این به نحو تجافی نیست، به نحو تجلّی است که از بالا عبور می‌کند بدون اینکه این وسطها را رها بکند از همه این وسطها می‌گذرد تا به شما برسد. ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾، آیا در عدد مثل اینهاست؟ یا کیفیت مثل اینهاست؟ یا در منازل امر بودن مثل اینهاست؟ یا در ساجد و شاکر بودن مثل اینهاست؟

روایتی از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) است که دستان شریفشان را آوردند گفتند: «أَرْضٌ وَ سَمَاءٌ، أَرْضٌ وَ سَمَاءٌ»^۱ همان طوری که هفت آسمان است هفت زمین است. حالا یا طبقات هفت‌گانه است یا اقالیم سبعة است یا آن طوری که از ظاهر تمثیل حضرت برمی‌آید این هم طبقات هفت‌گانه را می‌رساند؟ ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾، چون هیأت‌های قبلی مثل هیأت بطلمیوسی و اینها بالاخره پذیرفته شده علم روز بود. هم حکما در بحث‌های طبیعی از این هیأت بطلمیوسی کمک می‌گرفتند هم محدّثان و مفسّران ما. مفسّران ما وقتی که می‌خواستند

۱. ر.ک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

سبع سماوات را تفسیر کنند برابر همین حرف‌های بطلمیوس که قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل اینها هفت کوكب سیارند که در هفت آسمان هستند آن وقت فلک هشتم فلک ثوابت است ستاره‌هایی که حرکت نمی‌کنند به زعم سابقان در فلک هشتم هستند. فلک نهم را فلک الافلاک و فلک اطلس می‌نامیدند که همه این افلاک هشت‌گانه درون آن فلک نهم هستند، آن فلک نهم بی‌ستاره است و هیچ ستاره‌ای در او نیست و شب و روز او یک دور به دور خود می‌گردد و همه این کواکب ثابت و سیار به تبع او حرکت می‌کنند. این رهاورد هیأت بطلمیوسی بود؛ البته اقدمین این طور فکر نمی‌کردند. اقدمین مسائل سماوات را در فنّ ریاضی ذکر می‌کردند. مدار ترسیم می‌کردند، نه فلک. جرم ترسیم می‌کردند دایره ترسیم می‌کردند برای فهماندن. از اقدمین به قدما، از ریاضی به طبیعی درآمده کم‌کم شده جسم. نقشه کشیدند فلک را جسم دانستند و مانند آن. بعد مسئله خرق التیام و اینها مطرح شد و اینها.

ولی از ریاضی به طبیعی آمدن خیلی تنزل است، خیلی پیامدهای تلخی هم برای مبنا داشت. آنها اصلاً این را جسم نمی‌دانستند تا ما بگوییم خرق التیام هست تا مثلاً معراج چگونه می‌شود و امثال آن. اینها که به صورت طبیعی یعنی از اقدمین به قدما، به مراحل میانی رسید و فلک را و آسمان را جسم دانستند آن وقت درباره معراج امثال معراج مشکلی برایشان پیش آمد.

به هر تقدیر محدّثان ما و مفسّران ما هم همین طور معنا می‌کردند. این طور نیست که فلسفه مشکل داشته باشد. این مطلبی بود مربوط به فنّ نجوم و طبیعی اقدمین، بعد قدما، اصلاً مسئله فلسفی نیست؛ چه اینکه مسئله تفسیری نیست، مسئله روایی نیست. اینها جزء اصول موضوعه بود که از آن‌جا گرفتند به فلسفه یا کلام یا تفسیر یا روایی راه پیدا کرده است. اگر کسی خوش‌باورانه این مطالب را قبول کرده باشد، می‌شود اصول موضوعه و اگر کسی

باور نداشته باشد و نقد داشته باشد، می‌شود مصادرات. اینکه مرحوم حکیم سبزواری مقدمات را ذکر کرده، مقدمات را یا خود آن علم به عهده دارد که می‌شود علوم متعارفه. یا از جای دیگر می‌گیرد، اگر از جای دیگر می‌گیرد:

و إن مع النكرة و العناد *** مصادرات سم ذی المباد^۱

این می‌شود مصادره به مطلوب، برای اینکه ثابت نشده است. اما اگر نه، با حُسن ظن و با قبول پذیرفته شد، می‌شود اصول موضوعه. همان قضایا اگر با قبول پذیرفته شد می‌شود اصول موضوعه. به تعبیر اینها پیش‌فرض و اگر با عناد و تُکره و انکار گفتگو می‌شود، می‌شود مصادره به مطلوب

و إن مع النكرة و العناد *** مصادرات سم ذی المباد

شما ببینید در روایات ما هست که بین نفخ صور اول و نفخ صور دوم چهارصد سال فاصله است. حالا که نفخ شد، بساط آسمان و زمین که برچیده شد! ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾^۲ «سجل»؛ یعنی طومار. فرمود ما بساط کل آسمان و زمین را جمع می‌کنیم. «دكة السماء» شد، «دكة الارض» شد، «دكة الشمس» شد، «کوورت الشمس» شد، همه اینها بساطش برچیده شد. وقتی بساطش برچیده شد ما شب و روز نداریم تاریخ نداریم تا بگوییم بین نفخ اول و نفخ دوم چهارصد سال فاصله است! ببینید مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) چه کار کرده؟ چاره نداشت این کار را بکند. خدا غریق رحمتش کند! ایشان در جلد چهاردهم طبع رحلی که «السماء و العالم» در آن جاست آن را فرموده است. حالا در چاپ‌های اخیر شاید جلد چهل و پنجاه و اینها باشد. اگر کسی خواست تحقیق کند حتماً یعنی حتماً! وگرنه بحث‌های علمی نمی‌شود که کسی چیزی را بشنود به منبع مراجعه نکند و

۱. شرح المنظومة، ج ۱، ص ۵۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

یادداشت نکند به جایی نمی‌رسد. مرحوم مجلسی در «السماء و العالم» بحار فاصله چهارصد ساله بین نفخ اول و دوم را این طور توجیه می‌کند که همه این سماوات بساطش برچیده می‌شود مگر فلک الافلاک^۳ یعنی همان فلک نهم که آن با گردش خود شب و روز درست می‌کند سال و ماه درست می‌کند. اگر زمین نباشد شب و روز کدام است؟ اصل فلک الافلاک خبری از آن نیست. حالا شما آن را گفتید ثابت است، این برخلاف همه ظواهر است که کل نظام بساط آن برچیده می‌شود، یک؛ وقتی شما زمین نداشته باشید تاریخ ندارید. چه چیزی شب می‌شود؟ چه چیزی روز می‌شود؟ چه چیزی تاریک می‌شود؟ کجا روشن می‌شود؟ شمس نداشته باشید، قمر نداشته باشید، زمین نداشته باشید، حالا بر فرض فلک الافلاک داری! اینها ناچاری بود که این بزرگان، مفسران ما همین کار را می‌کردند، محدثان ما همین کار را می‌کردند؛ چه اینکه حکمای ما همین کار را می‌کردند، متکلمین ما همین کار را می‌کردند. اما حالا ثابت شد که ما فلکی داشته باشیم و اینها در فلک باشند نیست. این اجرام سماوی هستند مرتب دارند حرکت می‌کنند و عددشان را هم غیر از ذات اقدس الهی کسی نمی‌داند.

«علی ای حال» اینکه وجود مبارک امام رضا دست را روی دست گذاشتند فرمودند: «أرض و سماء، أرض و سماء»، این نشان می‌دهد که ما ارضین فراوانی داریم در طول همین زمین و در طول آسمان.

پرسش: ...

پاسخ: آنچه را که فعلاً آوردند برای ما هم اصول موضوعه است. اگر خوش‌باورانه قبول بکنیم چون فنّ ما نیست آنها بلد هستند، می‌شود اصول موضوعه. اگر باور نداشته باشیم می‌شود مصادره به مطلوب. به هر حال علم به اینها می‌گویند، اگر چیزی کشف شده را که آنها قدرت ندارند بگویند آنچه ما کشف کردیم همین است. آنها به دنبال

تتمیم کشف هستند. ولی این مقدار هست که همه آنچه را که قبلاً گفتند مطابق با قرآن نیست، برخی مخالف قرآن است. آنها می گفتند قمر در آسمان اول است عطارد در آسمان دوم است، زهره در آسمان سوم است، شمس در آسمان چهارم است، مریخ و مشتری و زحل هفتم است. و ستاره های غیر متحرک در آسمان هشتم اند. اما قرآن دارد که ﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَكِبِ﴾^۴ یعنی همه این ستاره ها در آسمان اول است. پس معلوم می شود آسمان به اصطلاح قرآن چیزی دیگر است، به اصطلاح نجومی ها چیزی دیگر است. فرمود تمام اینها در آسمان اول است، آن آسمان دنیا، آسمانی که آدون است، نزدیک تر به شمس است تمام اینها در همین آسمان اول است؛ یعنی آن شش آسمان دیگر را خبر ندارید از آن.

بنابراین اینکه فرمود: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾^۵ یک حساب دیگر دارد. یک بیان نورانی از حضرت امیر است که سیدناالاستاد می فرماید این جزء غرر روایات ماست. کسی را فرستادند که سؤال بکند بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»؟ حضرت دو تا جمله نورانی فرمود که سیدناالاستاد این دو تا جمله را شرح کردند. حضرت فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»؛^۶ یعنی اگر آسمان ظاهر را سؤال می کنی تا چشم می بیند. جا برای حدّ و حصر نیست. اگر آسمان باطن را سؤال می کنید که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾، ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾^۷ آه مظلوم! آه مظلوم آن جا می رود. این جزء غرر روایات ماست. آه مظلوم کجا می رود؟ چه کسی گوش می دهد؟ آنهایی که زمام امر دستشان است نمی گذارند این آه طول بکشد.

۴. سوره صافات، آیه ۶.

۵. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

۶. الغارات (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۱۸۸.

۷. سوره فصلت، آیه ۱۲.

بینید در جریان آخرین وداع سالار شهیدان (سلام الله علیه) با امام سجاد که حالا در آستانه ماه صفر هستیم، این را امام باقر می‌فرماید شما را من وصیت می‌کنم به چیزی که جدّم حسین بن علی به پدرم امام سجاد (سلام الله علیهما) در آخرین لحظه وداع آن وصیت را کردند. این را امام باقر از امام سجاد از امام حسین (سلام الله علیه) نقل می‌کند که خود امام باقر در آخرین لحظه این وصیت را می‌کند می‌گوید من شما را وصیت می‌کنم به چیزی که جدّم حسین بن علی در آخرین لحظه به پدرم امام سجاد (سلام الله علیه) فرمود. چه فرمود؟ فرمود: «إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ»^۸ پسر من علی! ظلم همه جا بد است. به کسی که هیچ پناهی جز خدا ندارد به او ظلم نکن، برای اینکه او هیچ پناهی ندارد فقط آه می‌کشد. این آه یقیناً ویران‌کننده است. شما بینید بسیاری از اسرار کربلا را اینها باید بگویند. جریان قمر بنی‌هاشم (سلام الله علیه) وارد شد و دست روی آب گذاشت و «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ»^۹ را که غیر از امام صادق کسی نمی‌داند. چه کسی آن‌جا بود که بشنود یا در درون قلب وجود مبارک عباس بن علی باشد که «فَذَكَرَ»، چه کسی آن‌جا بود؟ حضرت که حرفی نزد. بر فرض هم حرفی می‌زد که کسی در آن غوغا و ضوضاء نمی‌شنید. این را فقط امام صادق می‌داند که چرا وجود مبارک قمر بنی‌هاشم آب به دهن نبرد؟! این را اینها می‌دانند و گرنه کسی چه خبر دارد؟

اینجا هم می‌فرماید آخرین وصیت این است که ظلم همه جا بد است. حالا یک وقت ظلم به مملکت است، یک وقت به ملت است، یک وقت در داخله خانواده است. فرمود: «إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ»، چون این بیچاره آهی می‌کشد، این آه بکشد یعنی چه؟ خدا مرحوم ابن بابویه قمی را غریق رحمت کند! این کتاب توحید او یک کتاب قیمی است خیلی کتاب پربرکتی است. ایشان در همان کتاب توحید دارد که وجود مبارک امام صادق

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۳۱.

۹. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص ۴۱؛ مفتاح الفلاح فی عمل اليوم و اللیلة من الواجبات و المستحبات (ط - القدیة)، ص ۱۷۷.

با بعضی از اصحاب رفتند به عیادت بیماری. آن بیمار وضعش خوب نبود آه می‌کشید. آن کسی که در خدمت حضرت بود گفت چرا می‌گویی آه؟ بگو یا الله! حضرت فرمود: «إِنَّ آهَ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»،^{۱۰} این بیمار همان را می‌خواهد؛ منتها حالا حال ندارد بگوید «یا الله». «إِنَّ آهَ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». چقدر این روایت شیرین است! مظلومی که هیچ پناهگاه ندارد، وقتی آه می‌کشد یعنی چه؟

امام (سلام الله علیه) فرمود اگر منظورتان آسمان ظاهر است، «مَدُّ الْبَصَرِ»، اگر منظورتان آسمان باطن است، آه مظلوم: «دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»؛ دعای مظلوم. این خدایی که فرمود: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ این است. این خدایی که فرمود: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، این است. آسمان که تنها این نیست. مدبراتی هستند، مأمورانی هستند، گیرندگان وحی الهی هستند، آنها هم هست. ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، به چه کسی وحی کرده؟ پس معلوم می‌شود که کسانی آن جا هستند که تدبیر بکنند. این امر از بالا عبور می‌کند ﴿يَنْزِلُ الْأَمْرُ﴾، به نحو تجلی نه به نحو تجافی.

این هم از بیانات نورانی حضرت امیر است که در نهج البلاغه اصل خلقت را تجلی می‌داند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^{۱۱} مستحضرید که تجلی غیر از تجافی است. تجافی مثل باران است که وقتی بالا هست پایین نیست؛ وقتی پایین هست بالا نیست. این می‌شود نزول به نحو تجافی. اما تجلی این است که وقتی بالا هست می‌تواند با حفظ اینکه بالا هست پایین هم بیاید. الآن شما یک مطلب علمی و عقلی یا فقهی یا اصولی را بررسی می‌کنید بعد می‌خواهید بنویسید یا برای شاگردانتان بگویید. این مطلب عقلی علمی در عاقله شما هست. بعد می‌آید به مرحله خیال که آیا فارسی بگویید عربی بگویید چند مقدمه داشته باشد؟ چند تا خاتمه؟ این تنزل کرده از عقل به خیال.

۱۰. التوحید (للسدوق)، ص ۲۱۹.

۱۱. نهج البلاغة (للصحي صالح)، خطبه ۱۰۸.

بعد دست به قلم می‌کنید می‌نویسید یا شروع به سخن می‌کنید درس می‌گویید. این آمده به گوش شنونده یا به چشم خواننده رسید؛ اما این طور نیست که از عاقله شما آمده باشد مثل اشک و حالا چیزی در عاقله شما نباشد. در عاقله‌تان هست، در خیال و وهمتان هست، در محدوده کاغذ و کتاب هم هست. این را می‌گویند تجلّی. تجلّی این است که در بالا هست هست، مرحله بعدی‌اش که میانی است، مرحله نازل‌اش پایین است. تجافی این است که وقتی بالا هست پایین نیست، وقتی پایین است بالا نیست، مثل باران. حضرت فرمود خلقت به نحو تجلّی است نه به نحو تجافی: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ». شما دعای شب بیست و هفتم ماه رجب که شب مبعث است آن‌جا این کلمه نورانی را می‌بینید که خدا تجلّی اعظم کرده است در دعای شب بیست و هفتم رجب همین است. تجلّی اعظم به این است که حضرت را به مقام شامخ رسالت رساند. تنزلشان به نحو تجلّی است نه به نحو تجافی است.

﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾، از آن مراحل عالی امر الهی تنزل می‌کند تا به زید برسد؛ لذا این می‌شود «حبل الله» اگر این را خوب نگه دارد، می‌تواند ارتباطش را با ذات اقدس الهی برقرار کند. فرمود ما عالم را برای همین خلق کردیم. نیازی ندارد که ما ﴿لِيَعْبُدُون﴾ را به معنای «لیعرفون» بگیریم. این آیه می‌گوید مسائل علمی راز و رمز خلقت است آن آیه می‌گوید مسائل عملی و عبادت راز و رمز خلقت انسان است. انسان و جن برای عبادت خلق شدند کلّ عالم برای معرفت اینها خلق شدند.

﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، اگر خدا به ﴿كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۱۲} است، هیچ کس ناامید نمی‌شود. چرا یأس از رحمت کفر است؟ یأس از رحمت یعنی دیگر کسی نیست که مشکل ما را حلّ کند، این کفر است. یک وقت است کسی می‌گوید من دیگر لیاقت ندارم، آن حرفی دیگر است. یک وقت می‌گوید دیگر قدرتی

نیست که مشکل ما را حلّ کند، این کفر است. یأس از رحمت تنها معصیت نیست؛ یعنی دیگر کسی نیست که مشکل ما را حلّ کند. اگر قدرت نامتناهی دارد کلّ عالم را او آفرید کلّ عالم در اختیار اوست، ﴿اللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۳} هر چه در عالم هست سربازان الهی هستند، آن وقت در برابر قدرت خدا چیزی استنکاف ندارد؛ لذا اگر کسی - معاذ الله - بگوید دیگر کسی نیست که مشکل ما را حلّ کند، مگر اینکه نفهمد که دارد چه می‌گوید و گرنه ﴿لَا يَنَاسُ﴾ از رحم او ﴿إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾.

﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوهُ﴾، پس کلّ خلقت برای اینکه شما عالم بشوید، موحد بشوید. حالا برکات دیگر دارد جنبی است. ﴿لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، دیگر جا برای یأس نیست.

یک بیان نورانی مرحوم کلینی نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در یکی از جبهه‌های جنگ اصحاب یک طرف، حضرت یک طرف قرار گرفت حالا بارانی آمد یا آبی آمد سیلی آمد حضرت فاصله‌ای از نظامی‌های خود داشت و داشت استراحت می‌کرد. یکی از مشرکان از این فرصت سوء استفاده کرد آمد بالای سر حضرت شمشیر کشید گفت: «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي؟»^{۱۴} حالا تو که ستادت از تو فاصله دارند تو هم که تنها هستی زیر شمشیر من هستی! «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي؟» مرحوم کلینی نقل می‌کند که ذات مقدس حضرت در کمال آرامش «الله!» یعنی بین شمشیر تو و سر من یک قدرت غیبی فاصله است او باور نکرد فشار آورد که شمشیر را بزند، سر خورد و افتاد و خودش یک طرف، شمشیر یک طرف، حضرت بلند شد شمشیر را گرفت گفت حالا «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي؟»

۱۳. سوره فتح، آیه ۴.

۱۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۲۷؛ «أَبَانٌ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ تَحْتَ شَجَرَةٍ عَلَى شَفِيرِ وَادٍ فَأَقْبَلَ سَيْلٌ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَصْحَابِهِ فَرَأَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُسْلِمُونَ قِيَامٌ عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي يَنْتَظِرُونَ مَتَى يَنْقَطِعُ السَّيْلُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لِقَوْمِهِ أَنَا أَقْتُلُ مُحَمَّدًا فَجَاءَ وَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالسَّيْفِ ثُمَّ قَالَ مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ رَبِّي وَرَبُّكَ فَتَسَفَّهَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَرِينِهِ فَسَقَطَ عَلَى ظَهْرِهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَخَذَ السَّيْفَ وَجَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَقَالَ مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا غَوْزْتُ فَقَالَ جُودُكَ وَكَرَمُكَ يَا مُحَمَّدُ فَتَرَكَهُ فَقَامَ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَأَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَكْرَمُ».

عرض کرد شما بزرگ هستی. شما بخشنده هستی. حضرت فرمود پا شو من بخشیدم، این می‌شود مظهر ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.

هیچ وقت انسان ناامید نمی‌شود. بلکه ممکن است بگوید کار از دست من و زید ساخته نیست؛ اما وقتی یک قدرت بیکرانی در عالم هست و به ما از هر چیزی نزدیک‌تر است: ﴿مَعَكُمْ أَیْنَ مَا کُنْتُمْ﴾^{۱۵} هست این است. آن وقت سیدناالاستاد این بیان نورانی که فرمود فاصله بین زمین و آسمان ظاهرش را می‌خواهید: «مَدُّ الْبَصَرِ»، باطنش را می‌خواهید: «دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ»، فرمود این «من غرر» روایات است. ﴿وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ این است، دعای مظلوم اثر دارد سرش این است.

﴿لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾، این ﴿أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ غیر از ﴿أَخَصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^{۱۶} است. خدا عدد هر چیزی را می‌داند؟ بلکه می‌داند؛ اما جمیع احکام و حکمش را هم می‌داند، چون خودش داد. این ﴿أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾، اقوای از ﴿أَخَصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ است. آن‌جا عدد یعنی رقم را می‌داند، بلکه می‌داند؛ اما حالا حکمشان چیست؟ وجوب است؟ امکان است؟ حق است؟ باطل است؟ صدق است؟ کذب است؟ حَسَن است؟ قبیح است؟ خیر است؟ شر است؟ جمیع احکام و حکم را می‌داند. ﴿قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾، لذا در قیامت انسان تعجب می‌کند: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً﴾، فرمود چیزی مانع علم خدا نیست؛ نه بزرگی، نه کوچکی، نه دوری، نه تاریکی، نه ریزی. در زمین باشد باشد، در لیل باشد باشد، در نهار باشد باشد. ﴿وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ﴾، خیلی خیلی ریز باشد می‌داند. ﴿فِی الْأَرْضِ﴾ باشد محبوب باشد می‌داند، در ظلمات باشد می‌داند. امیدواریم که آنچه خیر و صلاح است خدا به این مملکت عطا کند.

۱۵. سوره حدید، آیه ۴.

۱۶. سوره جن، آیه ۲۸.

«و الحمد لله رب العالمين»